

بررسی نمادهای اسطوره‌ای قهرمانان زن در *من او را دوست داشتم* اثر آناگوالدا

نگار کلالی (دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

negarkalali@yahoo.com

نگار مزاری (استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)

negarmazari@um.ac.ir

طاهره خامنه باقری (استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

tkbagheri@um.ac.ir

چکیده

جوامع بشری در طی ادوار متممادی با مطالعه علمی رفتارهای اجتماعی سعی در شناخت فرایندهای ذهنی و درک روان‌شناسانه الگوهای رفتاری دارند. در این میان پیوند اسطوره با تخیل و کارکردهای ذهن بشر، توجه روان‌شناسان را به خود معطوف کرده است. نمادهای اسطوره‌ای یا همان آرکتیپ‌ها، الگوها یا قالب‌های رفتاری از پیش تعیین‌شده‌ای هستند که بر شخصیت ما تأثیر بسزایی دارند. از منظر یونگ، مضامین اسطوره‌ای ریشه در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها دارند و درک مفهوم آرکتیپ‌ها به شناخت روان ناخودآگاه جمعی می‌انجامد. بنابراین، یونگ برای تحلیل تفاوت‌های شخصیتی انسان‌ها به مطالعه ضمیر ناخودآگاه جمعی و بررسی تأثیر آنیما و آنیموس بر کهن‌الگوی مسلط بر روان انسان‌ها می‌پردازد. در این پژوهش با بهره از نظریات روان‌شناسی یونگ به مطالعه کهن‌الگوهای مسلط بر روان شخصیت‌های زن کتاب گوالدا می‌پردازیم. مطالعه این کهن‌الگوها که تحت تأثیر جامعه و فرهنگ تجلی می‌یابند یا برای همیشه سرکوب می‌شوند، به ما امکان درک واکنش‌های شخصیت‌های زن داستان در موقعیت‌های مختلف را خواهد داد. شناخت ایزدبانوان مسلط بر قهرمانان زن داستان و تعامل آن‌ها با الگوهای فرهنگی جامعه، به ما در درک رفتارهای اجتماعی آنان کمک خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: ایزدبانو(ان)، اسطوره، گوالدا، روان‌شناسی یونگ، کهن‌الگو

۱. مقدمه

آثار آنا گاولدا نویسنده معاصر فرانسوی به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌اند. این آثار به سرعت با استقبال خوانندگان و منتقدان در سراسر دنیا روبه‌رو شدند. شخصیت‌های اصلی رمان‌های او غالباً زنان هستند و محور اصلی داستان‌هایش حوادثی است که برای آنان در بستر جامعه و خانواده رخ می‌دهد. گاولدا خیلی زود طعم تنهایی را در زندگی شخصی خود چشید، والدینش که هر یک در گرو دیگری داشت، فرزندان خود را رها کردند. به علت تأثیر زیان‌بار و عمیق این اتفاق بر ذهن گاولدا، شاهد تم جدایی و کشمکش در محیط خانواده در آثار او هستیم.

با مطالعه اولین اثر او دوست داشتم کسی جایی منتظرم باشد (گاولدا، ۱۳۸۵)، به جرات می‌توان گفت که زندگی شخصی گاولدا به‌طور محسوسی با داستان‌های وی گره خورده است، به گونه‌ای که قهرمانان داستان‌هایش سرنوشتی شبیه به زندگی خود او دارند، زنانی که با فرزندان‌شان تنها می‌مانند. گاولدا برای نوشتن کتاب‌هایش از تجربیات واقعی خود الهام گرفته است. برای مثال، از مشاغل گوناگونی که در روزگار جوانی تجربه کرده در نگارش رمان‌هایش بهره برده است. داستان‌های گاولدا ساده و روان نوشته شده‌اند و برای درکشان نیاز به تکنیک و دانش ادبی خاصی نیست. داستان‌های او تنها با حضور بارز زن و بیان احساسات زنانه است که معنا می‌یابد، غالباً راوی داستان‌های گاولدا زنانی درونگیرند.

شخصیت اصلی رمان دوم گاولدا، من / او را دوست داشتم (گاولدا، ۱۳۸۷) زنی درونگرا به نام کلوئه است، این کتاب روایت زندگی زنی است که شوهرش به او خیانت کرده است. گاولدا از خلال تصویر کلوئه، الگوهای رفتار اجتماعی زنان جامعه‌اش را ترسیم می‌کند. شخصیت به‌گونه‌ای ساده و روان توصیف می‌شود که خواننده به راحتی می‌تواند با او همذات‌پنداری کند. از ورای زندگی کلوئه، گاولدا زندگی سه زن دیگر را نیز به تصویر می‌کشد که سه سبک متفاوت شخصیتی با رفتارهای متفاوت‌اند. آنچه ظاهراً موجب می‌شود کلوئه در درک شخصیت‌های دیگر و رفتارهای آنان ناتوان باشد تفاوت در کهن‌الگوهای درونی این سه زن است.

تحولات اجتماعی در ادوار تاریخی که این سه زن می‌زیسته‌اند و همچنین وقایعی که در زندگی آن‌ها پیش آمده می‌تواند باعث تفاوت کهن‌الگوهای این سه زن شده باشد. شناخت الگوی ایزدبانوان کلوئه، قهرمان زن داستان، می‌تواند علت رفتارها و تلاش‌های او را در زندگی روشن کند گرچه گاوالدا زنی فرانسوی و نماینده فرهنگ و جامعه غربی است، به دلیل اینکه کهن‌الگوها گستره انسانی، جهانی و سرمدی دارند، خواننده زن شرقی نیز می‌تواند در جامعه‌ای با فرهنگ متفاوت، مشکلات و ناملایمات متعدد زندگی خود را در روایت‌های او بیابد.

شخصیت کلوئه در مسیر حوادث داستان تحول می‌یابد. برای شناخت دلایل تغییر ایزدبانوی مسلط بر روان قهرمان زن این داستان، باید در نظر داشته باشیم که کهن‌الگوی مسلط بر روان این شخصیت، متفاوت با الگوهای است که جامعه برای او تعیین می‌کند. شناخت ایزدبانوی مسلط بر روان او که به شخصیت او شکل می‌دهد، به ما در درک درست هویت و رفتارهای این شخصیت داستان کمک خواهد کرد.

در این تحقیق با بررسی و شناخت ایزدبانوی مسلط بر روان کلوئه و الگوهای فرهنگی غالب بر جامعه که نقش‌ها و الگوهای رفتار خاصی را به زنان تحمیل می‌کنند، سعی داریم دریابیم این امر چگونه موجب می‌شود برخی از نمونه‌های رفتاری در کلوئه تقویت شود و چرا سعی دارد برخی رفتارهای دیگر را سرکوب کند؟ عوامل اجتماعی چه تأثیری بر رفتار کلوئه دارند؟ آیا تغییر کهن‌الگوهای ایزدبانوان و الگوهای رفتاری در کلوئه، تحت تأثیر ضمیر ناخودآگاه جمعی صورت می‌پذیرد؟

برای پاسخ به سؤالات این پژوهش از روان‌شناسی یونگ مبنی بر کارکرد کهن‌الگوها بهره خواهیم برد. یونگ معتقد است مضامین اسطوره‌ای ریشه در ضمیر ناخودآگاه جمعی انسان‌ها دارند. شناخت کهن‌الگوها نه تنها امکان درک رفتارهای شخصی و رفتارهای اجتماعی شخصیت اصلی داستان را به ما خواهد داد، بلکه به شناخت دلایل تحول شخصیت کلوئه نیز کمک خواهد کرد.

در این پژوهش، کهن‌الگوهای نهفته در قهرمان اصلی و سه شخصیت زن دیگری را که زندگی آن‌ها در داستان *من او را دوست داشتم* روایت می‌شود، بررسی خواهیم کرد. ایزدبانوانی که الگوی بافت روانی قهرمان زن و دیگر زنان حاضر در این اثر را شکل می‌دهند نیز مورد مطالعه قرار خواهند گرفت.

علی‌رغم استقبال زیادی که از آثار گاوآلدا مشاهده می‌شود، مطالعات زیادی بر روی آثار وی انجام نگرفته و اغلب از زوایای تکراری به مطالعه آثار این نویسنده پرداخته‌اند. اکثر این پژوهش‌ها به واکاوی هویت زن با نگرشی بر ماهیت زبان زنانه در آثار گاوآلدا می‌پردازند، به‌طور مثال به مقاله‌ای با عنوان «نگرشی به فمینیسم در آثار زویا پیرزاد و آنا گاوآلدا» (سازاوری، ۱۳۹۴) می‌توان اشاره کرد. سازاوری در این مقاله به بررسی زبان زنانه و جنبه‌های فمینیستی آثار گاوآلدا و زویا پیرزاد، نویسنده معاصر ایرانی، می‌پردازد. نویسنده از خلال گفتمان بین شخصیت‌ها نشان می‌دهد که رگه‌هایی از جنبش فمینیسم را می‌توان با درجه‌های مختلف در آثار پیرزاد و گاوآلدا مشاهده کرد. با اینکه دو نویسنده در شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی متفاوتی زندگی می‌کنند، گفتمان آن‌ها بازنویسی واقعیت تلخی است که زنان از امکانات رشد یکسان با مردان برخوردار نیستند.

در پژوهش دیگری که سونسون^۱ (۲۰۱۱) تحت عنوان «تحلیل و بررسی شخصیت‌های مرد و زن در رمان‌های *باهم*، *همین و بس* و *من او را دوست داشتم* اثر آنا گاوآلدا» انجام داده و به زبان فرانسه نوشته، با تأکید بر ماهیت نگاه زنانه در آثار گاوآلدا بر نوشتار او که ویژگی روحی و شخصیتی زن در آن جاری است و زبان زنانه او اشاره دارد.

ملکی (۱۳۹۰) نیز در پژوهشی با عنوان «نقد تطبیقی با رویکرد فمینیستی در آثار گاوآلدا و زویا پیرزاد» با بررسی ساختارهای متفاوت اجتماعی نزد دو نویسنده و بستری که دو نویسنده در آن رشد یافته‌اند سعی دارد به این پرسش پاسخ دهد که با

1. Svensson

توجه به اینکه دو نویسنده در دو جامعه و فرهنگ متفاوت زیسته‌اند آیا به یک اندازه جنبه‌های فمینیسم در آثار آن‌ها رسوخ کرده است یا خیر؟ کمابیش می‌توان گفت که اکثر پژوهش‌های صورت گرفته بر آثار گاوآلدا محدود به بازیابی جنبه‌های فمینیستی یا مطالعه سبک او است، اما هیچ پژوهشی در رابطه با مطالعه کهن‌الگوها براساس روان‌شناسی یونگ بر روی آثار گاوآلدا در دسترس نیست.

۲. اسطوره و کهن‌الگوها در اندیشه یونگ

نمادی که روایت شود به اسطوره تبدیل می‌شود، بنابراین اسطوره را می‌توان تصویری دانست که فرهنگی شده و دارای یک روایت است (نامور مطلق، ۱۳۹۲، ص. ۲۹). انسان‌شناسی مانند ژیلبر دوران نیز بر این اعتقاد است که شناخت اسطوره و درک معانی نمادین آن به شناخت ماهیت انسان و نیازهای او کمک می‌کند (دوران، ۱۹۶۰).

یونگ بر این باور است که بسیاری از واکنش‌های انسانی در برابر حوادث و ناملایمات، ریشه در تجربه‌های مشترک ما و اجداد ما دارد، بنابراین ذهن انسان تازه متولد شده، تهی از تجربیات نیست و انسان همواره تحت نفوذ تجربیات گذشتگان خویش است. نظریه کهن‌الگوهای یونگ به مطالعه اشکال نمادین کهن‌الگوها در اساطیر می‌پردازد که در ضمیر ناخودآگاه جمعی باز نمود دارند.

«براساس ایده یونگ، آدمی به‌طور ناخودآگاه، دامنه دانش و شناخت خویش را در دوران پیش از تاریخ (prehistory) را که در قالب اسطوره‌ها جمع شده است، حفظ می‌نماید. اسطوره از منظر یونگ، عرضه و ارائه دقیق فرهنگی از محتوای عمیق‌ترین بخش‌های روان آدمی، یعنی روان او، یا به عبارتی از جهان کهن‌الگوهاست.» (احسان عباسلو، ۱۳۹۱، ص. ۳)

یونگ به اهمیت روان‌فراشخصی پی‌برد و نظریه او بر انگاره‌های کهن‌الگویی و رابطه آن با ضمیر ناخودآگاه استوار است: «ناخودآگاه جمعی بخشی از روان است، که موجودیت آن بستگی به تجربه‌های شخصی ندارد» (هال و نوردبی، ۱۳۹۳، ص. ۴۶).

دیدگاه ناسی یونگ بر سه اصل اساسی استوار است، کهن‌الگوها، ناخودآگاه شخصی، ناخودآگاه جمعی که این سه اصل تشکیل‌دهنده عنصری به نام «من» هستند. یونگ (۱۳۷۱، ص. ۴۰۵-۴۰۶) کهن‌الگوها را که نماد و میراث ناخودآگاه جمعی هستند، چنین تعریف می‌کند:

«تصور صورت مثالی ناشی از مشاهده مکرر مثلاً اساطیر و قصه‌های پریان در ادبیات جهان است که دارای نقش‌های معین‌اند و در همه‌جا ظاهر می‌شوند. ما این نقش‌ها را در خیال‌پردازی‌ها، رویاها، هذیان‌ها و اوهام افرادی می‌بینیم که امروز زندگی می‌کنند. این تصاویر و تداعی معنی‌های کلاسیک همان چیزی است که من آن را تصورات مثالی می‌خوانم... این تصورات ما را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند، بر ما نفوذ می‌کنند و مفتونمان می‌سازند.»

از منظر روان‌شناسی یونگ، روان آدمی می‌تواند تحت سلطه چندین ایزد اسطوره‌ای به‌عنوان کهن‌الگو قرار گیرد که هدایت ذهن انسان و خلیات و رفتارهای شخصیتی انسان را به‌دست بگیرند. وجود هر یک از این ایزدان اسطوره‌ای عواطف خاصی را در وجود انسان زنده می‌کنند و گاه باعث تشدید یک سری از عواطف و گاه موجب کاهش برخی احساسات در وجود انسان می‌شوند، بنابراین با شناخت هر یک از این ایزدان اسطوره‌ای مسلط بر روان افراد، راه برای شناخت شخصیت و واکنش‌های آدمی بازتر خواهد شد.

کهن‌الگوها در اشکال پیچیده‌ای در اساطیر، افسانه‌ها، رؤیاها و خیال‌پردازی‌ها و تصاویر خواب بازنمود دارند و شباهت‌های میان اساطیر فرهنگ‌های مختلف نشان‌دهنده حضور مشترک الگوهای کهن نمونه‌ای در همه انسان‌هاست. این الگوها از پیش شکل گرفته‌اند و بر رفتار ما و واکنش‌های ما با دیگران تأثیرگذارند (بولن، ۱۳۸۴).

با کمک نظریه یونگ می‌توان تأثیر شرایط اجتماعی و فرهنگی خاصی بر زنده‌کردن یا میراندن کهن‌الگوها را مورد مطالعه قرار داد. یونگ بر این باور است که کهن‌الگوها با ساختار روان ناخودآگاه انسان ارتباط تنگاتنگ دارند، کهن‌الگوها در

ژرف‌ترین لایه ضمیر ناخودآگاه جای دارند و با مطالعه آنها می‌توانیم به ژرفای شخصیت آدمی و به «من واقعی» که هسته درونی انسان است، دست یابیم. به باور یونگ نه تنها ایزدان بلکه آنیما و آنیموس نیز در میان تصاویر ناخودآگاه حضور دارند (یونگ، ۱۳۹۳، ص. ۶۷). در مورد عناصر نرینه و مادینه، یونگ بر این عقیده است که در درون روان هر زنی می‌توان تجسم گرایش‌های مردانه را مشاهده کرد و در درون روان هر مردی، نیز گرایش‌های زنانه نهفته است. شناخت نقش آنیما و آنیموس به شناخت بهتر فرد کمک می‌کند. یونگ در *انسان و سمبول‌هایش* می‌گوید: «جلوه‌های فردی عنصر مادینه معمولاً به وسیله مادر شکل می‌گیرد و اگر مرد حس کند مادرش تأثیری منفی بر روی وی گذاشته عنصر مادینه وجودش به صورت خشم، ناتوانی و تردید بروز می‌کند» (یونگ، ۱۳۹۲، ص. ۲۷۳)، اما حضور عنصر نرینه در زن به وی کمک می‌کند تا در مواقع ضروری بتواند اموری را بر عهده بگیرد که از ویژگی‌های مردان است (فدایی، ۱۳۸۱، ص. ۴۱).

در این پژوهش با بررسی ایزدبانوان مسلط بر روان شخصیت‌های زن اثر مورد پژوهش نشان خواهیم داد که تفکر حاکم بر جامعه چه تأثیری بر شکل‌گیری آرکتیپ‌ها و ضمیر ناخودآگاه این شخصیت‌ها دارد.

۳. شخصیت‌های اسطوره‌ای، ایزدبانوان

در کتاب *نمادهای اسطوره‌ای و روان‌شناسی زنان* (بولن، ۱۳۸۴) ایزدبانوان به سه گروه اصلی تقسیم شده‌اند: ایزدبانوان باکره (آتنا، آرمیس و هستیا)، ایزدبانوان آسیب‌پذیر (هرا، دیمیتر و پرسفون)، ایزدبانوی کیمیاگر (آفرودیت) (مزاری، ۱۳۹۴، ص. ۹). تقسیم‌بندی این خدایان رابطة مستقیمی با ویژگی‌های رفتاری آنها دارد. حضور و نفوذ هر یک از این ایزدبانوان بر روان زنان باعث بروز و شکل‌گیری الگوی رفتاری خاص و تفاوت‌های شخصیتی در آنان می‌شود.

برای بررسی شخصیت‌های داستان می‌توانیم از دو زاویه به مطالعه رفتاری آنها بپردازیم. می‌توان بررسی کرد که هر شخصیت از درون تحت تأثیر چه کهن‌الگویی از ایزدبانوان قرار دارد و از بیرون تحت نفوذ کدام قالب‌های رفتاری جامعه است.

در این نوشتار ابتدا به خصوصیات خدایانوان باکره می‌پردازیم. سه خدایانویی که در این گروه جای می‌گیرند، دارای ویژگی‌های خاصی هستند که شخصیت آن‌ها را به مردان نزدیک می‌کند. برای مثال احساس استقلال و عدم نیاز به تکمیل شدن با حضور جنس مذکر. این سه در مقابل عشق و داستان‌های عاشقانه ضعیفی از خود بروز نمی‌دهند و دلبستگی عاطفی جزو اولویت‌های زندگی آنان نیست، در عوض الگوی رفتاری بسیار خوبی هستند برای تمرکز بر هدف خاصی. می‌توان این گروه از خدایانوان را در گروه خدایانوان منطبق‌گرا جای داد. به‌همین دلیل، این سه زن هرگز قربانی احساس خود نمی‌شوند.

اما گروه دوم از ایزدبانوان که خدایانوان آسیب‌پذیر نام دارند، عهده‌دار نقش‌های سنتی زنان در جامعه‌اند. آن‌ها رابطه‌گرایند؛ یعنی ادامه حیات خود را در گرو پیوند با جنس مخالف می‌بینند و از پی روابطشان با جنس مذکر به دنبال کشف هویت خویش‌اند. این گروه را از این جهت می‌توان آسیب‌پذیر نامید که همیشه اولویت زندگی‌شان را دیگران قرار می‌دهند و از این جهت تمامی هدف‌هایشان را بر پایه هماهنگی با دیگران پایه‌ریزی می‌کنند. همان‌گونه که گفته شد، زنان این گروه خود را در پیوند با دیگری کامل می‌بینند و چنانچه این رابطه از هم گسسته شود یا به آن‌ها خیانت شود، رنج بسیار می‌کشند.

خدایانوی عشق و زیبایی، آفرودیت، که در میان رومیان به ونوس معروف است، خود به‌تنهایی گروه سوم ایزدبانوان را تشکیل می‌دهد. این خدایانو را می‌توان الگو و نماد روابط عاشقانه بسیار قوی ولی کوتاه‌مدت دانست. زنانی که در این گروه جای می‌گیرند، همیشه با اقتدار، شخص مناسب را انتخاب می‌کنند و هرگز قربانی کسی نمی‌شوند. از این جهت می‌توان این زنان را همگام با ایزدبانوان دسته اول دانست که توانایی حفظ استقلال و خودمختاری خود را دارند. از این جهت وی در گروه متحول‌کننده جای دارد که سبب بروز تغییر و تحول در شخصیت زنان می‌شود (بولن، ۱۳۸۴، ص. ۲۶-۲۸).

در ادامه این پژوهش سعی بر آن داریم تا با تحلیل شخصیت‌های زن داستان و مطالعه کهن‌الگوهای مسلط بر روان آن‌ها، الگوهای رفتاری و انگیزه‌های درونی‌ای را که سبب شکل‌گیری واکنش‌ها و رفتارهای آنان می‌شود بیابیم.

۴. تحلیل و بررسی حضور ایزدبانوان در شخصیت‌ها و بیان کهن‌الگوها

من او را دوست داشتم روایت زندگی زنی است به نام کلوئه^۱ که عاشقانه همسرش آدرین^۲ را دوست دارد، اما پس از چندین سال زندگی مشترک، آدرین به کلوئه می‌گوید که دل در گرو زن دیگری دارد و می‌خواهد او و دو دختر کوچکش را ترک کند. این مسئله کلوئه را به شدت افسرده و ناراحت می‌کند و همین امر تمام محور داستان را تشکیل می‌دهد. پدر شوهرش پی‌یر^۳ که در ظاهر مردی خشک و بی‌سروصداست کلوئه و دو نوه‌اش را به خانه قدیمی خودشان می‌برد تا اوضاع را کمی بهبود ببخشد.

گفتگوهای در اوج اندوه کلوئه و پدرشوهرش، پرده از حقایق زیادی بر می‌دارد. او سعی دارد با صحبت‌هایش کلوئه را آرام کند ولی کلوئه دائماً با کنایه به وی می‌فهماند که لحن گفتارش به شدت خشک و تصنعی است و او با این کار فقط می‌خواهد عمل پسرش را توجیه کند. این حرف کلوئه باعث می‌شود تا پی‌یر پرده از راز بزرگ زندگی خود بردارد و داستان عشق دوران میانسالی‌اش را اعتراف کند که عاشق زنی به نام ماتیلد^۴ بوده و این رابطه عاشقانه پنج سال طول کشیده ولی او هرگز خانواده‌اش را رها نکرده، از عشق خود گذشته تا خانواده خود را نرنجانند و الگوی بدی برای پسرش نباشد.

در کشاکش داستان، پی‌یر یادآوری می‌کند که کلوئه در اولین دیدارها زنی شاد و سرزنده بوده و اکنون تبدیل به شخصیت افسرده و اندوهگینی شده که نمی‌تواند با او ارتباط برقرار کند. پی‌یر در حین تعریف داستان عشق و دلدادگی خود از احوالات و

-
1. Chloé
 2. Adrien
 3. Pierre
 4. Mathilde

رفتار همسرش (مادر آدرین) نیز برای کلوئه می‌گوید، این مسئله باعث می‌شود کلوئه به علت بعضی رفتارها و واکنش‌های سوزان (همسر پی‌یر، مادر آدرین) پی‌یر برد.

کلوئه که در تمام طول داستان از عقیده خود مبنی بر نادرست بودن رفتار همسرش کوتاه نمی‌آید، پس از شنیدن داستان پی‌یر و اتفاقاتی که پس از جدایی وی و ماتیلد در زندگی زناشویی سوزان و پی‌یر می‌افتد، کمی تردید می‌کند. نویسنده با هوشمندی به این نکته اشاره دارد که خوشبختی شرط اول ادامه زندگی است.

کلوئه در دوران مجرد خود، زنی شاد و مستقل بوده که در روابط اجتماعی نه تنها موفق بوده بلکه به محض ورود به هر جمعی می‌توانسته فضای حاکم بر آنجا را تغییر دهد. او شاغل بوده و تحصیل نیز می‌کرده و قادر بوده زندگی خود را اداره کند. بنابراین می‌توانیم رگه‌هایی از ویژگی ایزدبانوی آتنا را در وجود شخصیت کلوئه قبل از ازدواج ببینیم. گرچه با عشق ازدواج می‌کند و با آدرین رابطه رمانتیک قبل از ازدواج را تجربه می‌کند، با توجه به نقشی که کلوئه در زندگی مشترک با آدرین داشته، باز هم می‌توان گفت که ایزدبانوی مسلط بر وی آتنا بوده است. یکی از ویژگی‌های ایزدبانوی آتنا این است که ظاهری ساده دارد، پی‌یر در اولین دیدارش با کلوئه، او را دختری معرفی می‌کند که کتانی‌هایی راحت پوشیده است و همین‌طور که در جریان داستان جلو می‌رویم می‌بینیم که تقریباً تمام مسئولیت زندگی بر عهده کلوئه است و او به‌خوبی از پس همه آن‌ها بر می‌آید.

زن آتنایی نمی‌تواند این حقیقت را قبول کند که گرایش گذرا بتواند جایگزین او و رابطه‌اش شود (بولن، ۱۳۸۴، ص. ۴۵). «با وجودی که خدایانوان الگوهای رفتاری بالقوه در روان همه زنانند، اما برخی از آن‌ها در زنی برانگیخته شده (فعال است و رشد یافته) و برخی دیگر خاموش مانده‌اند» (بولن، ۱۳۸۴، ص. ۳۸).

کلوئه پس از ازدواج و درگیر شدن با مسائل روزمره زندگی و همچنین باردار شدن زود هنگامش، شخصیتی چندبُعدی نشان می‌دهد. از طرفی زنی آتنایی را می‌بینیم که بیشتر مسئولیت‌ها را بر عهده گرفته، کار بیرون از خانه و کار خانه را به‌تنهایی انجام می‌دهد و رسیدگی به فرزندان و تربیت آن‌ها را هم بر عهده دارد، اما

بر خلاف زن آتنایی، در جایی از داستان می‌گوید نمی‌تواند آدم‌های بی‌احساس را درک کند و در خانه او ابراز احساسات، بوسیدن و در آغوش گرفتن مانند نفس کشیدن ضروری است (گاوالدا، ۱۳۸۷، ص. ۲۶). قهرمان زن این داستان به نقش حمایت‌گر خود برای شوهرش اشاره می‌کند که چطور پسرک بزدلی را که فقط برای رضایت خاطر پدرش کاری انجام می‌داده، به مردی تبدیل می‌کند که می‌تواند روی پای خودش بایستد. او به خاطر همسرش از ادامه تحصیل دست می‌کشد تا او به تحصیل خود ادامه دهد و خود را قربانی پیشرفت شوهرش می‌کند. گرچه خودش با این جمله تأکید می‌کند که به هر حال نمی‌توانسته طور دیگری رفتار کند، چون در این دوران در نقش همسر خوب، لازم دیده چنین عمل کند.

پس از به دنیا آمدن فرزندانش، کلوئه نقش دیمیتر را به خوبی ایفا می‌کند. دائماً در دسترس فرزندان خویش است، به آن‌ها رسیدگی می‌کند زن دیمتری معمولاً به راحتی افسرده می‌شود. این فقدان می‌تواند در ارتباط با مسائل عاطفی زندگی این زن یا یک هدف و یا حتی شغل او باشد درکل هرچیزی که به زندگی او معنا می‌داده و حال دیگر وجود ندارد. کلوئه هنگامی که همسرش، او و دوفرزندش را برای پیوستن به معشوقه‌اش ترک می‌کند. افسرده می‌شود و مدام در حال گریه کردن است.

کلوئه مرتب به خود القا می‌کند که پس از جدا شدن از همسرش، آینده‌ای ندارد: «با خودم فکر می‌کردم زندگی من مانند این تخت‌خواب است. نامطمئن، موقتی، معلق» (گاوالدا، ۱۳۸۷، ص. ۵۲) چنین جملاتی از تأثیر کهن‌الگوی یکی از خدایانوان آسیب‌پذیر در روان این زن حکایت می‌کند.

حتی جنبه‌هایی از شخصیت هرایی^۱ نیز در شخصیت کلوئه می‌توان یافت، زنی که شادمانیش مشروط به وفاداری شوهرش و احترام به زناشویی است، همسری که پس از ازدواج فعالیت‌های خود را محدود می‌کند و فقط به علایق شوهر و وظایف همسری‌اش می‌پردازد اما یک تفاوت اساسی بین هرا و دیمیتر این است که واکنش هرا پس از شکست و در حالت خشم عصیان است، اما دیمیتر پس از شکست

1. Héra

افسرده می‌شود و به غار تنهایی خود فرو می‌رود، پس نمی‌توانیم بگوییم کهن بانوی مسلط بر روان کلوئه هرا بوده است.

کلوئه شخصیتی است که ایزدبانوان بسیاری در روان وی حضور دارند، به‌همین دلیل است که او به‌خوبی از پس تمام مسئولیت‌هایی که به وی سپرده شده برآمده است. حتی آفرودیت، خدایانوی عشق و زیبایی در او خودنمایی می‌کند؛ چون او زنی است که با عشق ازدواج می‌کند، عاشق همسرش بوده و کاری با ظرافت در موزه لوور داشته است.

اما مادرشوهر کلوئه، سوزان، زنی است که در تمام دوران زناشویی با مردی روزگار گذرانده که توجهی به مسئولیت‌های زندگی و تربیت فرزندان نداشته و او بار زندگی را به تنهایی به‌دوش کشیده است. شوهرش، پی‌یر، فقط کار کرده و او به‌خوبی توانسته، مخارج زندگی را تقسیم و در جای مناسب خرج کند و حتی وقتی به ماجرای خیانت شوهرش پی می‌برد، به‌خوبی مقاومت می‌کند. اما زمانی که می‌فهمد که رابطه شوهرش با معشوقه‌اش جدی شده با وکیلی برای جدایی صحبت می‌کند، اما هیچ‌گاه جرأت جدایی از پی‌یر را پیدا نمی‌کند، زیرا او هم آینده خود را در رابطه و پیوندی که با پی‌یر برقرار کرده می‌داند. می‌توان گفت آتنا و دیمتر، زوایای مختلف شخصیت سوزان را شکل داده‌اند در جاهایی از داستان سوزان از نظر پی‌یر زنی بسیار قوی توصیف می‌شود که به‌ندرت خود را می‌بازد. پی‌یر از اینکه زنش تبدیل به زنی مطیع و فرمانبر شده، احساس بدی دارد (گاوالدا، ۱۳۸۷، ص. ۹۹). دیگر شباهتی با جوانی و دوران قبل از ازدواجش ندارد. اما در جاهایی از داستان که از زبان خود سوزان یا کلوئه نقل شده او را زنی می‌بینیم که به‌خاطر پیوندش با آدم‌های اطرافش تقریباً تن به‌ذلت داده؛ مثل این جمله که از زبان سوزان نقل شده: «مهم نیست، من پیش تو می‌مانم چون فکر بهتری به ذهنم نمی‌رسد» (گاوالدا، ۱۳۸۷، ص. ۹۸).

ماتیلدا، معشوقه پی‌یر نیز زنی است که زیبایی ظاهری‌اش در داستان روایت شده است، حضور دو خدایان در او بسیار شاخص است. مثلاً در جنبه‌هایی از وجود او آتنا ایزدبانوی عقل و مهارت جلوه‌گر است. او کاری مردانه دارد، سعی می‌کند برای

مدتی پی‌یر را رها کند تا منطقی فکر کند و در جایی از داستان از اینکه تسلیم عشق شده اظهار ناراحتی می‌کند. اما هنگامی که با پی‌یر در ارتباط است، آفرودیت خدایانوی عشق و نشاط و روابط گذرا را می‌بینیم؛ او زن شاغل مجردی است که به ناگهان عاشق مردی مسن می‌شود با اینکه می‌داند این رابطه جدی نمی‌شود آن را ادامه می‌دهد.

در این رمان، سه زن در جایگاه و فضای مختلف اما شرایط اجتماعی و فرهنگی یکسان، الگوهای رفتاری مرسوم در یک جامعه را به تصویر می‌کشند. جامعه محل زندگی این سه زن جزو جوامع مردسالار نیست، اما می‌بینیم که هر سه زن تقریباً قربانی میل و خواسته شخصیت‌های مذکر هستند. این زنان دردهای مشترکی دارند، سوزان قربانی علاقه شوهرش به زن جوانی می‌شود که بسیار عشوه‌گرتر از اوست. ماتیلد معشوقه پی‌یر، قربانی عشق بدون تعهد پی‌یر می‌شود و جوانی‌اش را در عشق او صرف می‌کند و کلوئه زن جوان و شادی است که با قبول مسئولیت در زندگی مشترک گاهی زنانگی خود را فراموش می‌کند و قربانی خیانت همسرش می‌شود.

می‌توان گفت هر زنی از درون تحت‌تأثیر ایزدبانوان مسلط بر روانش قرار دارد و از بیرون با قالب‌های رفتاری تعریف‌شده از طرف جامعه روبه‌روست. به همین خاطر است که در زندگی با زنانی روبه‌رو هستیم که پس از یک اتفاق در زندگیشان مثل طلاق، ازدواج یا پیامدهای دیگر تغییری شگرف در خصوصیات آن‌ها به وجود می‌آید. مثلاً دختری را در نظر بگیریم که در جامعه‌ای مردسالار زندگی می‌کند و در دوران مجرد خودش دائم به دنبال تحصیل علم و کسب درآمد بوده و از حمایت خانوادهاش و خصوصاً پدرش در این راه بهره‌مند بوده می‌بینیم که این دختر ایزدبانوی آتنا را مسلط بر روان خویش دارد، اما ناگهان با ازدواج کردن با مردی روبه‌رو می‌شود متفاوت با پدرش که مانع فعالیت‌های اجتماعی وی می‌شود و از طرفی نیز اطرافیانش هم او را به اطاعت از شوهرش تشویق می‌کنند، در اینجا است که این زن در انتخابی فیما بین قرار می‌گیرد و دچار کشمکش درونی می‌شود. ازدواج برای این دختر باعث تحول در شخصیت او می‌شود؛ چراکه الگوی اجتماعی پذیرفته‌شده معمولاً در جوامع

پدرسالار، محدود به نقش‌های سنتی مثل دوشیزه‌بودن (پرسفون)، همسر بودن (هرا) و مادر بودن (دیمیتر) است. می‌دانیم که در جوامع پدرسالار از زنانی که جزو این سه دسته نباشند به‌خوبی یاد نمی‌شود.

در رمان مورد مطالعه ما، شخصیت‌ها و حتی خود نویسنده داستان در جامعه‌ای پدرسالار زندگی نمی‌کنند. داستان این رمان زندگی زنان جامعه کنونی فرانسه را به تصویر می‌کشد. کلوئه، شخصیت اصلی زن داستان، با عشق ازدواج می‌کند و در این انتخاب آزادانه عمل می‌کند. با اوج گرفتن مشکلات و دغدغه‌ها، خود را در نقش مادر و همسری می‌بیند که به‌خوبی از عهده امور زندگی بر می‌آید. در قسمت‌هایی از داستان تسلط ایزدبانوی آتنا بر شخصیت او به‌خوبی حس می‌شود؛ خصوصاً زمانی که شوهرش در حال ادامه تحصیل است و او اداره تمام امور زندگی را بر عهده دارد و خودش نیز شاغل است. سرپرستی و تربیت فرزندان بیشتر بر عهده اوست. دیمیتر به‌خوبی در شخصیت او حس می‌شود به‌ویژه زمانی که پس از ترک شدن از طرف شوهرش، فرزندان را رها نمی‌کند و در بدترین شرایط روحی سعی می‌کند به آن‌ها سخت نگذرد. ناراحتی‌اش را در لابه‌لای بازی با آن‌ها پنهان می‌کند یا بهتر بگوییم ترک همسرش تأثیری بر رابطه او با فرزندان نمی‌گذارد. می‌بینیم با اینکه جامعه محل زندگی آن‌ها جامعه‌ای پدرسالار نیست، اما دیگران به او می‌گویند زندگی را ادامه بده به دخترهایت فکر کن.

اما می‌توانیم صحبت‌ها و نصایح مادر بزرگ کلوئه را به‌عنوان پنجره‌ای به افکار حاکم بر جامعه این زن در گذشته ببینیم: «مادر بزرگم می‌گفت در آن دوران غذاهای خوشمزه، شوهرهای مهربان را به خانه می‌کشاند» (گاوالدا، ۱۳۸۷، ص. ۵۴).

کلوئه در تضاد بین کهن‌الگوی درونش و الگوی رفتاری غالب بر جامعه‌اش درگیر است. او اشاره به ضعف خود در آشپزی دارد و دوست ندارد همسرش را با غذا یا به‌زور در خانه و در کنارش داشته باشد. صحبت‌های این دو نسل نشان‌دهنده تفاوت فکری آن‌هاست که نویسنده به‌خوبی آن را به تصویر کشیده در تقابل مادر بزرگی که تحت تسلط هرا/دیمیتر است با نوه آتانی‌اش. اما گفتگوی مادر بزرگ با کلوئه نشان

می‌دهد که او هم در اثر فشار الگوی رفتاری جامعه به چنین زنی بدل شده؛ زیرا جسارت کلوئه را تحسین می‌کند.

حال به مطالعه عنصر نرینه و نقش آن در ضمیر ناخودآگاه شخصیت‌های داستان می‌پردازیم.

۵. آنیما، آنیموس

۵. ۱. مطالعه عنصر نرینه و کهن‌الگوی خدایانوان در نزد کلوئه

در ادامه این پژوهش سعی بر آن داریم که به نقش عنصر نرینه در شخصیت‌های زن این اثر نگاهی بیندازیم و رابطه آن را با خدایانوی مسلط بر این شخصیت‌ها مورد مطالعه قرار دهیم.

حتی در گذشتگان مردان برای فراخواندن عنصر مادینه وجودشان لباس زنانه به تن می‌کردند و سعی می‌کردند این بخش از وجود خویش را که آن‌ها را قادر می‌ساخته با «سرزمین ارواح» (آنچه که ما ناخودآگاه می‌نامیم) ارتباط برقرار کنند، فراخوانند. (یونگ، ۱۳۹۲، ص. ۲۷۳).

از نظر یونگ، ذهن یا روان آدمی از دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه تشکیل شده که انسان در تمام ادوار زندگی خودش تحت‌تأثیر و نفوذ آن‌هاست. یونگ نقش ناخودآگاه جمعی را نیز مطرح می‌کند. حتی یونگ می‌گوید که روان انسان بخشی از طبیعت است که رازهای ناگشوده بسیاری دارد و همان‌طور که نمی‌توانیم طبیعت را تعریف کنیم تعریفی نیز از ذهن نمی‌توانیم ارائه دهیم. می‌توانیم آرکتیپ‌ها را طرح کلی رفتارهای بشری بدانیم که منشأش همان ناخودآگاه جمعی است (یونگ، ۱۳۹۲).

عنصر نرینه تجسم تمامی گرایش‌های روانی مردانه در روح زن است. مثل احساسات و خلق‌وخوهای مردانه، این تجسم جلوه‌های مثبت و منفی دارد. عنصر نرینه را می‌توانیم در شخصیت‌هایی از زنان ببینیم که رفتار مردانه یا رفتارهای خشونت‌آمیز دارند. این زنان به‌راحتی روان (ذهن) مردانه خود را افشا می‌کنند. «عنصر نرینه حتی در زنانی هم که ظاهراً طبعی بسیار زنانه دارند، ممکن است

به گونه‌ای خشن و بی‌رحم بروز کند. زنی که لجباز و سرد و کاملاً غیرقابل دسترسی است» (یونگ، ۱۳۹۲، ص. ۲۸۵) دقیقاً این خصیصه‌ای است که در کلوئه پس از آنکه شوهرش او را ترک کرده، می‌بینیم که گاه صراحتاً با پدر شوهرش درگیری لفظی و کاملاً خشکی دارد. یا ماتیلدا معشوقه پی‌یر که حتی خود پی‌یر می‌داند که او زنی با روحیه‌ای لطیف است، اما نقش زنان سرد و بی‌احساس را بازی می‌کند.

دو عنصر نرینه و مادینه که در روان زنان و مردان یافت می‌شود، دارای جنبه‌های مثبت و منفی است، جنبه‌های مثبتش پلی است به سمت «خود». اصلی‌ترین هدف در اندیشه یونگ و جنبه‌های منفی آن فرد را به سمت عدم شناخت از خویشتن و بحران شخصیتی می‌راند، به گونه‌ای که ناگهان آدمی به خود می‌آید و متوجه می‌شود درست برخلاف اندیشه‌هایش در زندگی گام برداشته و تحت نفوذ یک عامل بیگانه بوده است.

«یونگ معتقد است که اگر شخصیت‌های زن توجه خودآگاهانه‌ای به عنصر مردانه داشته باشند و طبیعت عنصر نرینه را دریابند می‌توانند بر نفوذ منفی که می‌تواند بر آن‌ها اعمال کند، پیروز شوند. عنصر مردانه می‌تواند همراه درونی زن شود و او را به درک کهن‌الگو غالب بر او یاری رساند». (همان، ص. ۲۸۸)

با بررسی جنبه‌های مثبت و منفی عنصر نرینه در وجود زن می‌توانیم به شناخت ایزدبانوی مسلط بر روان این زنان برسیم.

نظر یونگ بر این است که توجه خودآگاهانه زن به عنصر مردانه‌اش نیازمند تلاش بسیار است ولی اگر بتواند به طبیعت این عنصر دست یابد، یک همراه درونی خوب به دست می‌آورد که او را در راه رساندن به صفات مردانه‌ای همچون خلاقیت، شجاعت، عینیت و خرد روحی یاری می‌کند. عنصر نرینه به زن صلابت روحی می‌دهد، نوعی دلگرمی که برای جبران ظرافت ظاهرش به آن دست می‌یابد (یونگ، ۱۳۹۲، ص. ۲۹۲-۲۹۳).

این دو عنصر می‌توانند در بروز مشکلات زناشویی نقش داشته باشند. هنگامی که زنی به شدت تحت‌تأثیر عنصر نرینه خویش است، لگام شخصیت او در دستان این

عنصر است و باعث بروز مشکلات می‌شود. جنبه مثبت این عنصر می‌تواند زن را به عالی‌ترین درجات روحی و برترین درجات اجتماعی برساند، تبدیل به زنی شود که مبتکر، شجاع و شرافتمند است. اما چنانچه جنبه منفی این عنصر بروز کند، در زندگی با زنی روبه‌رو هستیم که لجوج و سخت‌گیر است و نمی‌تواند آن‌طور که باید مردی را به سمت خود جذب کند. یونگ بر این عقیده است که جنبه منفی این عنصر می‌تواند زن را از واقعیت و زندگی فعال جدا کند.

جنبه منفی عنصر نرینه گاهی می‌تواند انفعالی عجیب در روان زن به وجود بیاورد که باعث فلج شدن احساسات یا احساس ناامنی شدید و احساس پوچی در او شود. در این حالت صدای این عنصر در زن بیدار می‌شود که دائماً این حس را به وی منتقل می‌کند که این همه دوندگی به چه منظور است؟ دقیقاً حالتی که در کلونه شخصیت اصلی زن داستان گوالدا مشاهده می‌کنیم که گویی معنای زندگی را نیز از یاد برده و فکر می‌کند هیچ چیز ندارد و در این زندگی هیچ چیزی به دست نیاورده است. اطرافیان کلونه و حتی خودش نمی‌دانند که او تسلطی بر این حالت و این نجوای درونی ندارد. گاهی ذهن فرد آن‌چنان با این تجسم‌ها عجین می‌شوند که به سختی می‌توان آن را از «من» جدا ساخت. انسان بدین‌گونه تحت سلطه ناخودآگاه خود قرار دارد.

«هنگامی که فرد به‌گونه‌ای جدی و با پشتکار با عنصر نرینه یا عنصر مادینه خود مبارزه کند تا با آن‌ها متشبه نشود، ناخودآگاه خصیصه خود را تغییر می‌دهد و به شکل نمادین جدیدی که نمایانگر 'خود' یعنی درونی‌ترین هسته روان است پدیدار می‌شود.» (یونگ، ۱۳۹۲، ص. ۲۹۵)

کلونه توسط نیروی بیرونی به سمت شناخت خود و رسیدن به خود هدایت می‌شود. این نیروی بیرونی پدرشوهرش است که دائماً او را به سمت تصاویر گذشته‌اش سوق می‌دهد و بخش‌هایی از وجودش را برای او بازگو می‌کند که حتی خودش توجهی به آن‌ها نداشته است. تمامی صحبت‌های پی‌یر راه را برای کلونه برای شناخت شخصیت اصلی‌اش باز می‌کند و او را به تفکر درباره خود و می‌دارد.

کلوئه برای ادامه زندگی لازم می‌بیند تغییر رویه دهد. مثلاً در جایی از داستان اشاره می‌کند که می‌داند باید فقط یک‌بار برای این رابطه گریه کند و دفتر زندگی را ورق بزند و به چیزهای دیگری فکر کند و از نو شروع کند. شخصیت کلوئه از منظر پی‌یر، نمایانگر ایزدبانوی آفرودیت است، خدایانوی عشق و زیبایی، دخترکی که با عشق ناگهانی با همسرش آشنا می‌شود و به دور از تشریفات رمانتیک با او به قراری در خارج از شهر می‌رود و خیلی زود خانواده آدرین را ملاقات می‌کند. او در این ملاقات می‌تواند جو سنگین خانواده آدرین را عوض کند و توجه پدر شوهرش را به خود جلب کند. این شخصیت در جامعه‌ای مردسالار رشد نکرده است. او با دلربایی توجه همه را به خود جلب می‌کند و این الگوی رفتاری منافاتی با اجتماع و فرهنگ او ندارد. دقیقاً برخلاف جوامع پدرسالار که حضور ایزدبانوی آفرودیت در زن را برابر با فساد اخلاقی و هرزگی می‌دانند. پس جامعه مورد بحث ما با ایزدبانوی کلوئه و حضورش در وی سر ستیز ندارد.

اما پس از ازدواج و درگیر شدن با مسائل روزمره حضور ایزدبانوی آفرودیت در وجود او کم‌رنگ می‌شود؛ زیرا او با نقش‌هایی روبه‌روست که دیگر حضور این ایزدبانو به تنهایی پاسخگوی نیاز او در زندگی نیست؛ پس با توجه به مشکلاتی که شوهرش دارد ایزدبانوی خود را از آفرودیت ابتدا به دیمتر تغییر می‌دهد. زیرا خیلی زود باردار می‌شود و سپس امور زندگی به وی محول می‌شود که آتنا به فریاد او می‌رسد؛ خدایانوی که توانایی مدیریت امور را به کلوئه می‌بخشد؛ خدایانوانی که در روان وی حضور دارند مسیر زندگی وی را رقم می‌زنند. حتی می‌توانیم بگوییم شاید کم‌رنگ شدن حضور آفرودیت در کلوئه باعث رفتن همسرش می‌شود؛ شاید به این دلیل که جذابیت این زن در گرو حضور این ایزدبانو بوده است.

از طرفی می‌دانیم که او در جامعه غربی زندگی می‌کند و جامعه و ضمیر ناخودآگاه جمعی خدایان و قالب رفتاری به او اجازه می‌دهد آزادانه ابراز عشق کند. حتی می‌توانیم حضور پی‌یر را به‌عنوان صدای جامعه و ضمیر ناخودآگاه جمعی در نظر بگیریم که فقط کلوئه را در این راه راهنمایی می‌کند، ولی الگوی خاصی را به

وی القا نمی‌کند. اما در این راه، کلوئه نیز مشتاق بیشتر شنیدن دربارهٔ خودش از زبان پی‌یر است گویی خودش را در لابه‌لای روزمرگی‌ها گم کرده است.

این همراه دائمی در طول داستان باعث شناخت بیشتر کلوئه از خود می‌شود، حتی می‌توانیم پی‌یر را منجی کلوئه در نظر بگیریم که نشان‌دهندهٔ این است که این زن پس از شکست در زندگی زناشویی با جامعه روبه‌رو می‌شود و به وی می‌فهماند که الگوهای رفتاری او نادرست بودند. جامعهٔ زن دیمتری که افسرده و غمگین است را به‌عنوان عضو فعال قبول نمی‌کند و باید برای ادامهٔ زندگی، تغییری در سطح ایزدبانوان مسلط بر روانش ایجاد کند. پی‌یر به کلوئه نشان می‌دهد که وی نمی‌تواند به زنی بدل شود که احساسی ندارد و اعتمادش را به سایرین از دست داده است. بنابراین کلوئه به خود جرأت حرکت به سمت خدایانوی اصلی مسلط بر روانش را می‌دهد و از این پس قادر است با جنبه منفی عنصر نرینهٔ خود مبارزه کند به‌همین جهت است که یک‌دندگی در بحث با پی‌یر را کنار می‌گذارد. پی‌یر نیز به وی یادآوری می‌کند که نباید تحت‌تأثیر نیروی‌های خارجی یا قالب‌های اجتماعی که توانایی نفوذ بر ذهنش دارند قرار بگیرد؛ زیرا خودش قربانی این نیروها شده و نتوانسته آن‌طور که می‌خواسته به اهدافش و طبیعتاً به «خود» برسد. با اینکه عشق ناگهانی پی‌یر به ماتیلد پنجره‌ای برای درک «خود» واقعی او بود؛ مردی عاشق‌پیشه که در جوانی تحت‌تأثیر نیروی ضمیر ناخودآگاه جمعی با اولین دختری که دیدار داشته، ازدواج کرده بود. بنابراین کلوئه دقیقاً برخلاف شخصیت‌های زنی که در جوامع مردسالار زندگی می‌کنند در راه تغییر کهن‌الگوی مسلط بر روانش از حمایت یک حامی خوب برخوردار است و به او در راه رسیدن به «خود» که درونی‌ترین هستهٔ روان است کمک می‌کند تا بتواند باعث تغییر در ایزدبانوی مسلط بر روانش شود.

۶. نتیجه‌گیری

نظریات یونگ و مطالعهٔ آرکیپ‌های ایزدبانوان یونانی و تأثیر حضور آن‌ها بر هر یک از شخصیت‌های زن داستان، به ما کمک کرد علت واکنش‌های هر یک از

شخصیت‌ها را در موقعیت‌های مختلف زندگی درک کنیم و بدانیم که جامعه و فرهنگ تا چه اندازه در شکل‌گیری سرنوشت هر یک از شخصیت‌ها دخیل‌اند.

نتیجه این مطالعه به ما نشان داد که کلوئه، زنی که متعلق به جامعه غربی است، از مجرد تا ازدواج خود، به دلیل نقش‌های متفاوتی که در زندگی ایفا می‌کند تغییرات رفتاری از خود نشان می‌دهد، اما پس از آنکه هسرش او را ترک می‌کند، ناچار به تغییر در الگوهای رفتاری‌ای می‌شود که تحت تأثیر کهن‌الگوهای متفاوت‌اند.

در پایان داستان مشاهده شد که کلوئه به این امر واقف شد که کهن‌الگویی که به‌عنوان الگوی اصلی ضمیر و روان بارز اوست، پذیرفته جامعه نیست و ناخودآگاه جمعی به وی القا می‌کند که جامعه پذیرای زنی نخواهد بود که مدام افسرده و غمگین است. بنابراین برای موفقیت در چنین جامعه‌ای باید در رفتار و کهن‌الگویی‌هایی که مسلط بر روان اویند، تغییری حاصل شود.

در طول داستان شاهد سعی شخصیت‌های داستانی برای رسیدن به فردیت یا همان هسته درونی یا «خود». در انتهای داستان نشانه‌ها حاکی از تغییر خدایانوان مسلط بر روان کلوئه دارد. ما شاهدیم که خدایانوی مسلط بر روان و رفتار او از یک هرا/دیمپتر افسرده به سمت کهن‌الگوی اصلی وجودش یعنی آتنا/آفرودیت تغییر می‌کند. او در این راه تنها نیست؛ پدرش هسرش که هم‌چون دست نوازشگر جامعه به‌سمتش می‌آید، راهنمای او می‌شود و در سراسر داستان، خود اصلی کلوئه را برایش بازنمایی می‌کند. نویسنده سرنوشت سوزان، زنی را که الگوش خدایانوی هرایی بوده ولی نتوانسته به شخصیت آزاد و مستقل خود برگردد به‌عنوان زنی که قادر نیست جایگاه خود را در جامعه بیابد، در پیش چشم کلوئه به تصویر می‌کشد. اما تصویر ماتیلد در حقیقت تصویر زنی است که توانسته خود را از دام عشق پی‌یر رها کند و زندگی‌اش را اداره کند، ماتیلد به‌عنوان زنی شجاع و مستقل، تصویری ماندگار در ذهن پی‌یر به‌جا گذاشته است.

بخش آنیمای وجود کلوئه نیز به یاری او می‌شتابد؛ چون او برای ادامه مسیر و مسئولیت‌های مادرانه‌اش به آن نیاز دارد. جامعه نیز بستر را برای تغییر الگوهای

رفتاری او فراهم می‌آورد و به کلوئه یادآوری می‌کند که نه تنها با جدایی همسرش چیزی را از دست نداده، بلکه این اتفاق نوید مسیری نوین در زندگی‌اش می‌دهد؛ راهی که در آن تنها نیست بلکه از حضور حامی تحت عنوان قالب‌های رفتاری جامعه و ضمیر ناخودآگاه جمعی بهره می‌برد که او را به سمت شناخت بهتر خود سوق می‌دهند.

کتابنامه

- بولن، ش. (۱۳۸۴). *نمادهای اسطوره‌ای و روان‌شناسی زنان*. ترجمه آذر یوسفی. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- سازاواری، م. (۱۳۹۴). نگرشی به فمینیسم در آثار زویا پیرزاد و آنا گاولدا. مقاله ارائه‌شده در اولین همایش بین‌المللی نوآوری و تحقیق در علوم انسانی.
- عباسلو، ا. (۱۳۹۱). نقد کهن‌الگوگرایانه. کتاب ماه ادبیات، ۶۱ (۱۸۲) ۸۵-۹۱.
- فدایی، ف. (۱۳۸۱). *یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او*. تهران: دانژه.
- گاولدا، آ. (۱۳۸۷). *من او را دوست داشتم*. ترجمه الهام دارچینیان. تهران: قطره.
- مزاری، ن. (۱۳۹۴). مطالعه تطبیقی نمادهای اسطوره‌ای قهرمان زن در عادت می‌کنیم اثر پیرزاد و سرخ و سیاه استاندال. پژوهش‌های ادب و زبان فرانسه، ۲ (۴)، ۱۲۱-۱۳۹.
- ملکی، س. (۱۳۹۰). *نقد تطبیقی با رویکرد فمینیستی در آثار گاولدا و زویا پیرزاد*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- نامور مطلق، ب. (۱۳۹۲). *درآمدی بر اسطوره‌شناسی نظریه‌ها و کاربردها*. تهران: سخن.
- هال، ک. س.، و نوردبی، و. ج. (۱۳۹۳). *مقدمات روان‌شناسی یونگ*. قم: آینده درخشان.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۷۱). *خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها*. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۹۲). *انسان و سمبول‌هایش*. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۹۳). *روان‌شناسی و شرق*. ترجمه لطیف صدقیانی. تهران: جامی.

Durand, G. (1960). *Les structures anthropologiques de l'imaginaire*. Paris: Dunod.
Gavalda, A. (2002). *Je l'aimais*. Paris: édition France loisir.

Svensson, M. (2011). « Une analyse des personnages masculins et féminins dans Ensemble, c'est tout et Je l'aimais d'Anna Gavalda ». Retrieved from: <https://www.diva-portal.org/smash/get/diva2:437255/FULLTEXT01.pdf>